

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۹ آبان ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

اطاعت از رسول صلی‌الله‌علیه‌و آله، اطاعت از حق تعالی است

وضعیت تکوینی هر انسانی این است که اگر تمام ظرفیت روح خود را به محبتی داد، دیگر برای محبت‌های دیگر، ظرفیتی باقی نمی‌ماند و اگر ظرفیت دلش را بین چند چیز تقسیم کرد، سهمیه‌ی هر یکی از آن چیزها از آن ظرف، کل آن ظرف نیست، بخشی از آن ظرف است. مثل این‌که انسان یک خانه شش اتاقی را به یک نفر اجاره بدهد یا به شش نفر اجاره بدهد. به دلیل آیات و روایات، خدای متعال انسان را خلق کرده است، که انسان تمام توجه‌اش را به حق تعالی بدهد، برای او رقیب و مثلی تصور نکند و اگر تصور کرد، توحید او -یعنی خداپرستی و یکتاپرستی او- مورد اشکال عقلی است. چون دیگر موجودات، توحید ندارند، در موجودات دیگر تقسیم محبت عقلاً متصور است، ولی نسبت به حق تعالی متصور نیست چون واحد است و شریک و مثل هم ندارد.

آیاتی که اشاره‌ی به محتوای این آیه دارد، صراحت در مراد ندارد. حق تعالی در حدیث شریف قدسی، منقول از مقام رسالت می‌فرماید: " وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي "، تو را برای خودم خلق کردم، یعنی در این‌جا اختصاص وجود دارد. یک شبهه‌ی عامیانه‌ای بعضی در سر دارند و گاهی هم مورد سؤال قرار می‌دهند و آن این است که اگر ما تمام توجه و خواسته و حُبّ خود را به خدای متعال اختصاص داده‌ایم، پس دوست داشتن معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین جایگاهی ندارد. چه‌گونه شما دستور می‌دهید که ما به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین ارادت و محبت داشته باشیم، با این‌که شما ما را به توحید و خداپرستی تکلیف می‌کنید؟ این‌گونه شبهه‌ها ناشی از عدم آشنایی با درس‌هایی است که این اشکالات را حل می‌کند.

این شبهه چهارده قرن پیش هم مطرح بود. وقتی که آیه نازل شد که خدای متعال و رسول او، صلی‌الله‌علیه‌و آله را اطاعت کنید، یک عده از کسانی که فطرت انسانی‌شان را آلوده کرده بودند، در بین مردم گفتند که این مطلب که حضرت می‌فرماید: آیه بر من نازل شده و خدای متعال فرموده است که از من و رسول من اطاعت کنید، برخلاف حرف ابتدائی خودش، یعنی دعوت به یکتاپرستی است. آیه‌ی دیگر نازل شد که «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، اگر کسی از رسول خدای متعال اطاعت کرد، حق تعالی را اطاعت کرده، چون این شخص، رسول او است.

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». وقتی که رسول از خودش چیزی به وحی اضافه، یا از آن کم نکند، این‌جا یک اطاعت محسوب می‌شود، زیرا اطاعت از خدای متعال با واسطه صورت گرفته است. واسطه، رسول است، که بندگان خدای متعال به توسط او فرمان حق تعالی را اطاعت کرده‌اند. مشرکین مکه خدمت حضرت آمدند و پیشنهاد کردند که در این قرآن خود قدری تجدید نظر کن، که هم رسالت شما از بین نرفته باشد، هم خدایان ما -یعنی آنچه که ما می‌پرستیدیم از لات و عزی و هبل- وجودشان باطل نشود.

حضرت جواب نداد تا این‌که جبرئیل نازل شد و به ایشان عرض کرد که به مردم این جواب را بدهید: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنْ أَحَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ». آیا گمان کردید که این آیاتی که نازل شده و مجموعه‌اش قرآن شده است، را من از سوی خود برای شما آوردم؟ من چنین اختیاری ندارم که تغییر و تبدیلی در این قرآن بدهم. «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي» من اگر بخواهم آن را تغییر بدهم، از عذاب بزرگ روز قیامت

می‌ترسم. آیات قرآن، بین مسلمین، در مکه و مدینه با این فرهنگ و سیاست نازل شد. اگر «قُل» اول آیه بود، حضرت آن «قُل» را هم حذف نمی‌کرد. آن جاهایی که آیه «قُل» ندارد، جبرئیل بدون «قُل» سوره و آیه را آورده است.

تحریف روح انسانی، عامل نپذیرفتن کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

با وجود بیست‌وسه سال تبلیغ آن بزرگوار، عده‌ای بودند که روح‌شان و انسانیت‌شان خیلی تحریف شده بود و متحوّل و منقلب بودند، یعنی تنها از لحاظ ظاهری، به شکل آدم بودند. این‌ها الهی بودن آن حضرت و بنده بودن آن بزرگوار را باور نکرده بودند، با وجود آن که ما در تشهّد نمازهای خود، به عبودیت و بندگی او شهادت می‌دهیم. جابر نامی از اهل مدینه در زمانی که حضرت به مکه تشریف برده بودند، به مسافرت رفته بود. وقتی برگشت که حضرت هم از مکه برگشته بود. از دوستان خود خبر واقعه‌ی غدیر را شنید.

نکته‌ای در واقعه‌ی غدیر وجود دارد و آن این‌که اگر الان یک صاحب نفوسی بخواهد صد هزار جمعیت را در امام‌زاده داوود سلام‌الله‌علیه - که خنک هم هست - سه روز نگاه دارد، این صد هزار نفر که نمی‌دانند چه خبر است، همه از او اطاعت نمی‌کنند. شیعه و سنی نوشته‌اند که این جمعیت در غدیر تجمع کردند. اما این تجمع، تجمع انسانی نبود، یعنی غالب آن‌ها فاقد شعور و شخصیت انسانی بودند؛ چون کسی که شعور انسانی دارد، وقتی که بیعت می‌کند، در مدت سه ماه دست از این بیعت بر نمی‌دارد.

وقتی جابر فرمایشات حضرت در غدیر را شنید، برآشفته شد و خدمت حضرت رفت. عرض کرد که شما از سوی خود این برنامه را پیاده کردید یا از سوی حق تعالی؟ اگر منظور او از این سوال این بود که من در صورتی می‌پذیرم که از سوی خدای متعال باشد و اگر از سوی خودت است نمی‌پذیرم، این سوال معقول بود. حضرت فرمود که خدای متعال به من امر فرموده که فرمان به اعلام خلافت بلافضلی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه کنم. سه مرتبه قبل از این جبرئیل آمده بود و خدمت حضرت عرض کرده بود، اما چون از سوی حق تعالی وقت تعیین نشده بود، حضرت این امر را به دلایل مختلف که خارج از بحث است، به تاخیر انداخت. این مرتبه که لحن آیه‌ی تبلیغ، تند بود، حضرت به خود اجازه نداد که تاخیر بیان‌دازد. وقتی حضرت به این جابر نام گفت که آن چه که گفتم از سوی حق تعالی بود، این فرد سرش را بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»، چشم نگفت بلکه گفت: اگر این آقا راست می‌گوید و این پیام از سوی تو است، یا سنگی یا عذابی بیاید و من را بکشد. هنگامی که می‌رفت تا شترش را سوار شود و برود، یک سنگ آمد و به سرش خورد و از استخوان لگنش خارج شد.

نحوه‌ی دیگر بحث روی آن‌هایی است که این قصه را دیدند، خواسته‌ی این فرد را از حق تعالی شنیدند، بعد هم دیدند که این سنگ آمد و سوراخش کرد و زمین افتاد. این‌ها هم تغییر نکردند. چهارده قرن را پشت سر می‌گذاریم؛ استناد بعضی از بیانات و موعظه‌ها، کلام خدا است؛ به کلام خدا استناد می‌شود و این موعظه در مردم مطرح می‌شود، شنونده‌ها مختلف هستند، همان‌طور که در آن زمان مختلف بودند. تعجب می‌کنیم از کسی که یک عمر را در این مجالس گذرانده و هیچ چیزی را باور نکرده است. گاهی می‌گوید سند این روایت درست نیست. آیه که دیگر سند نیاز ندارد. اصل مسئله این نیست که این شخص گرفتار سند است، اصل مسئله این است که این فرد فطرت انسانی و توحیدی و آن حاکمیتی که بالقوه در وجود انسان هنگام خلقتش به وجود آمده بود، را از دست داده است. اگر حاکمیت بالفعل به جای نفس، به دست عقل جابر راوی بود، پس از جمله «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ» یعنی اگر از سوی حق تعالی است، می‌گفت: ((أَطَعْنَا))، نه این که بگوید، از آسمان سنگ به سر من بیاید و من را بکشد یا عذاب الیم، آتش بیاید و من را بسوزاند، برای این‌که این جواب عقلایی نیست.

اگر نفس انسانی این جابر، در یک زمانی قبل از زمان ایمان آوردنش، تسلیم عقلش قرار گرفته بود، عقلش هم تسلیم حق تعالی بود، چنین پاسخ نمی‌داد. این پاسخی که او داده، نه این‌که پاسخ مسلمانی و توحیدی نیست، اصلاً یک پاسخ انسانی

نیست. این حرف درست نیست که اگر دو دو تا چهار تا است و شما راست می‌گویید، پس من خودم را می‌کشم. اگر من درست می‌گویم، شما باید نسبت به حق مطیع باشید.

اختیاردار بودن انسان برای رشد عقل بالقوه یا نفس بالقوه در وجود خود

عقل بالقوه و نفس بالقوه در بدن انسان در زمان کودکی بوده است. خدای متعال قدرت رشد دادن و تقویت این دو را به صاحبش داده است. اختیار هم داده است، که یا نفس خود را تقویت می‌کند و مانند این جابر می‌شود و یا عقلش را تقویت می‌کند. لازم نیست که معصوم باشد. این معجزه‌ها در چهارده قرن پیش، برای نفهم‌های از مردم بود. قرآن می‌فرماید که عده‌ای هستند که به معجزه کاری ندارند، افراد فهیم فرمایش این آقا را که فرموده: "قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، را گوش می‌کنند و روی این دعوت به توحید فکر می‌کنند و درمی‌یابند که صحیح و قابل قبول است، پرستش لات و عزی و هبل قابل قبول نیست. این پذیرش مختص معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نیست.

ردیله‌ی حسد در وجود جابر آن قدر تقویت شده که محترم‌تر و عزیزتر از خود را نمی‌توانست ببیند، در این حال به مرگ خود راضی بود و در حق خود نفرین کرد. این دیگر انسان نیست! خدای متعال می‌فرماید: «بَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ». پیامبر ما، نوید و مژده بده به آن گروه از بندگان من که حرف من را می‌شنوند، به عقل‌شان مراجعه می‌کنند، بهترین را انتخاب می‌کنند و ایمان می‌آورند. این‌ها احتیاجی به معجزه ندارند. معجزه برای کسی است که عقلش به چشمش است. اگر انسان عقل داشته باشد، چشمش را روی هم می‌گذارد، حرف را گوش می‌کند و دو دو تا چهار تا، را می‌پذیرد.

عوامی که دست‌خوش وهابی‌ها واقع شده‌اند، می‌گویند که حداکثر معنی لغوی "وَلِيٌّ" دوستی است، معنی لغوی ظاهری وَلِيٌّ این است که دنبال او راه افتاد و پیروی از او کرد. به عبارتی، از جهت خواسته‌ها و ناخواسته‌ها پیروی از او کرد، یعنی دوست هستند و نظر هر دو یکی است، این تابع آن یکی است. اما این وَلِيٌّ با آن‌همه قرینه‌ای که در خود خطبه شریفه دارد، اصلاً نیازی به این‌که ما از قرینه استفاده کنیم و معنی آن را بفهمیم ندارد و در عبارات دیگر در آخر خطبه، صراحت وجود دارد.

چگونگی برخورد صحیح با اهل سنت

مدارا کردن با اهل سنت تا این حد، که انسان به آن‌ها نگوید دو دو تا چهار تا است، صحیح نیست. این سی‌چهل سال ملاحظه‌ی ما با سرعت عمل آن‌ها همراه بود. هرچه ما بیش‌تر ملاحظه می‌کردیم، آن‌ها بیش‌تر دروغ می‌گفتند، بیش‌تر پول خرج می‌کردند، بیش‌تر مبلغ درست می‌کردند، بیش‌تر جوان‌های صاف و بی‌سواد ما در علم دین را شکار می‌کردند و ضررش به ما می‌رسید.

این حرف الان ضروری است، که انسانی که می‌خواهد مؤمن و مسلمان باشد و از کارهای اجتماعی هم سر در بیاورد و مسئولیت بپذیرد، هم باید دوست‌شناس و هم دشمن‌شناس باشد. اما ما یعنی همه‌ی روحانیت - اگر دوست‌شناس بودیم، دشمن‌شناس نبودیم، دشمن‌ها کار خود را می‌کردند. چند سال است که ما دشمن‌شناس جدی شده‌ایم و اگر در مقام ظاهر کوتاه بیاییم، مصالح سیاسی ما ایجاب می‌کند که تندتر و عریان‌تر صحبت نکنیم.

بنده عقیده‌ام این است که با کمال احترام، انسان از بزرگان علمای آن‌ها دعوت کند و کتاب‌های قدیم ایشان را هم حاضر کند، همراه با بهترین پذیرایی، در تلویزیون مناظره کنند، تا همه‌ی مردم ایران و از جمله اهل سنت ببینند که حرف‌های آن‌ها منطقی نیست. بدین ترتیب دلیل‌های محکمی که در کتب خودشان است و علمای بزرگ‌شان که در حد مرحوم آیت‌الله بروجردی بودند، در کتاب‌های‌شان صریحاً گفته‌اند که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و فرزندان شریفش به فرموده‌ی رسول خدا صلوات‌الله‌علیه منصوص هستند، مطرح شود. باید روشن شود که مدعای آن‌ها خلاف عقل است، خلاف نقل است، خلاف آیات قرآن است.

فاصله‌ی بین شیعه و سنی و اختلاف به این حد، از مسایل سیاسی دنیا است و نه از مسایل مذهبی مورد اختلاف. مفتضح‌ترین ملت، آن‌هایی هستند که کتاب‌های اصولی ده قرن پیش خود را از بین برده‌اند و یا تحریف کرده‌اند و یک کتاب‌های دیگری به همان اسم چاپ کرده‌اند. همان کتب قدیمی‌های آن‌ها در کتابخانه‌های بزرگ ایران وجود دارد. اعراض از واقعیت و حق و چشم‌پوشی از واقعیت، انسان را مبتلای به بی‌شعوری می‌کند.

الان آمریکا روی ایشان مسلط است، ولی شیعیان، هر جا هستند، نباید به این رشته‌های مختلف دانشگاهی برای نان درآوردن و زندگی بهتر تهیه کردن، قناعت کنند. این مقدار بضاعت و سرمایه برای انسانیت کم است و نشانگر بی‌توجهی به این مطلب است که خدای متعال، انسان را برای خود خلق کرده است، "وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي".

ضرورت بهره‌گیری از فرصت‌ها برای کسب معارف

رادیوی معارف قم، پیشرفت زیادی کرده و بسیار عالی و متنوع شده است و می‌تواند تحصیل‌کرده‌ها را رشد بدهد. سزاوار نیست که انسان عمر خود را با مسایل بی‌ارزش سپری کند. سه نفر از علما که دو نفر آن‌ها مرحوم شده‌اند و یکی از ایشان زنده است، در زحمت کشیدن و مطالعه کردن و مطلب نوشتن بی‌نظیر بودند. یکی از آن‌ها بیش از دویست کتاب نوشته است. منزل مرحوم آیت‌الله خوئی کوفه بود و برای درس به نجف می‌آمد و پس از اقامه‌ی نماز جماعت در مسجدالخضراء بازمی‌گشت. در این آمد و رفت از کوفه به نجف هم قرآن حفظ کرد، هم نهج‌البلاغه حفظ کرد و هم در سن شصت و پنج سالگی زبان انگلیسی را یاد گرفت، که وقتی که از خارج استفتاء به نجف می‌آید، احتیاج به مترجم نداشته باشد.

یکی از علل بزرگ کم‌کاری فرزندان ما، کم‌کاری والدین است. ما را از علم و دانش دور نگاه داشته‌اند، ما را از مطالعات دور نگاه داشته‌اند، چون آگاهی است که زمینه‌ی تصمیم‌گیری‌ها را در افراد انسان به وجود می‌آورد و اگر آگاهی نباشد، دیر به دیر تصمیم می‌گیرد، تصمیمش هم چه بسا محکم نباشد. آن‌ها زمینه را از ما گرفته‌اند. آن قدر تجملات برای ما آورده‌اند و چیزهای جذاب برای چشم ما آورده‌اند که دیگر فرصت مطالعه نیست، فرصت فکر نیست. مناسب است که انسان در منزل، خانواده‌ی خود را برای تفکر روی این موضوع و تصمیم‌گیری برای اجرای آن ترغیب کند.

صفات باطنی و رذایل اخلاقی موجب می‌شود که یک عده‌ای حرف خوبِ راست را هم بد گوش می‌کنند یا گوش نمی‌کنند. وقتی رذایل اخلاقی نفس را تقویت کرد، عقل ضعیف می‌شود، عقل که ضعیف شد دیگر کاربری ندارد. آن وقت نفس حاکم مطلق می‌شود و هر کاری که می‌خواهد می‌کند. پس بنابراین از اول بایستی نفس را مهار کرد، نفس را بایستی تهذیب کرد که اگر گوش انسان برابر حرف حق واقع شد، بلافاصله چشم بگوید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، یعنی وقتی که حرف را گوش کردند نمی‌گویند که شما کرامت به ما نشان بده، معجزه به ما نشان بده، بلکه عقل دارند، گوش می‌کنند و تشخیص می‌دهند حق است، «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» بهترین را می‌گیرند و عمل می‌کنند.

این موفقیت‌های علمی که در رسانه‌ها مطرح می‌شود برای هفتاد و پنج میلیون جمعیت کم است. انسان باید نفس را ضعیف نگاه دارد، نه این که آن را اعدام فیزیکی کند، تا عقل فرصت برای رشد پیدا کند. نفس هم یک وسیله در اختیار عقل باشد. اگر نفس در اختیار عقل نباشد هیچ خاصیتی غیر از ضرر و شر ندارد. درس اخلاق را در دانشکده‌ها بگذارند و الزامی کنند. چون اگر الزامی شد، انجام می‌دهند، فرا می‌گیرند، فرا که گرفتند تدریجاً در روح‌شان اثر می‌گذارد، همان‌گونه که دارا بودن سرمایه‌ی مادی در روح انسان اثر می‌گذارد. اگر عقل‌شان و روح انسانی نمرده باشد، امید این هست که افراد دوباره برگردند و خوب بشوند. خانواده‌ها با هم هفته‌ای یک مرتبه جلسه داشته باشند و مطالب دینی در بین ایشان گفته بشود.

در بین کسبه هم افرادی وجود دارند که در کنار کسب خود، با تفسیر و معارف در حدی آشنایی پیدا کرده‌اند، که برای اقوام خود جلسه‌ی تبلیغ برگزار می‌کنند. این تلاش‌ها انگیزه می‌خواهد و انگیزه هم از فکر به وجود می‌آید. انسان تعقل کند، فکر کند، ببیند این انگیزه چه قدر اهمیت دارد. اگر اهمیت آن به اندازه‌ی است که می‌ارزد انسان برای آن جان صرف بکند، این کار را انجام دهد.